

Research Article

A Comparative Study of Modernism in Elif Shafak's "Three Daughters of Eve" and Zoya Pirzad's "I'll Turn Off the Lights"

Sara Hajjar¹, Fereidoon Tahmasbi^{2*}, Shabnam Hatampour², Gholamreza Davoudipour³

Abstract

This study conducts a comparative analysis of modernist elements in the novels "Three Daughters of Eve" by Elif Shafak and "I'll Turn Off the Lights" by Zoya Pirzad. Shafak, a Turkish author, reflects the contradictions of modern life in Turkey through themes of identity and religion, while Pirzad, an Iranian-Armenian writer, captures daily life with meticulous and poetic detail, making characters' lived experiences tangible. Employing a descriptive-analytical approach, this study examines the use of modernist elements, including introspective character focus, stream of consciousness, and shifts in narrative perspective within the structure of each novel. The findings indicate that both authors utilize modernist techniques to enhance narrative depth and to portray the multilayered nature of human experience. Shafak employs a nonlinear structure and shifting viewpoints to underscore the psychological and social complexity of her characters, whereas Pirzad, through an emphasis on detail and an unconventional temporal structure, imbues everyday emotions and actions with meaning and depth. These results suggest that modernism, as an intellectual movement, serves as an effective tool in both authors' works for representing the fragmented and multifaceted contemporary world. This movement, through the creation of multiple layers of meaning and by inviting readers to engage with complex thought and feeling, has significantly influenced the evolution of modern narratives.

Keywords: Modernism, Novel, Three Daughters of Eve, Elif Shafak, I'll Turn Off the Lights, Zoya Pirzad

1. PhD Student, Department of Persian language and literature, Shushtar Branch, Islamic Azad University, Shushtar, Iran

2. Assistant Professor, Department of Persian language and literature, Shushtar Branch, Islamic Azad University, Shushtar, Iran

3. Assistant Professor, Department of Persian language and literature, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

How to Cite: Hajjar S, Tahmasbi F, Hatampour S, Davoudipour G., A Comparative Study of Modernism in Elif Shafak's "Three Daughters of Eve" and Zoya Pirzad's "I'll Turn Off the Lights", Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(75):233-262.



پروژه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی تطبیقی مدرنیسم در رمان‌های «سه دختر حوا» اثر الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد

سارا حجار^۱، فریدون طهماسبی^{۲*}، شبنم حاتم پور^۲، غلامرضا داودی پور^۳

چکیده

این پژوهش نمودهای مدرنیسم را در دو رمان «سه دختر حوا» از الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از زویا پیرزاد با رویکردی تطبیقی تحلیل می‌کند. شافاک، نویسنده ترکیه‌ای، از طریق درون‌مایه‌های هویت و دین، تناقض‌های زندگی مدرن ترکیه را بازتاب می‌دهد، در حالی که پیرزاد، نویسنده ایرانی-ارمنی، به زندگی روزمره با نگاهی دقیق و شاعرانه پرداخته و تجربه‌های زیسته شخصیت‌ها را ملموس می‌سازد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی نحوه به‌کارگیری مؤلفه‌های مدرنیستی، از جمله توجه به درونیات شخصیت‌ها، جریان سیال ذهن، و تغییر زاویه دید در ساختار روایی هر دو رمان می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو نویسنده از تکنیک‌های مدرنیستی برای تقویت عمق روایتی و بیان چندلایگی تجربه‌های انسانی بهره گرفته‌اند. شافاک با استفاده از ساختار غیرخطی و تغییرات زاویه دید، پیچیدگی روانی و اجتماعی شخصیت‌ها را برجسته کرده، در حالی که پیرزاد، با تمرکز بر جزئیات و ساختار غیرمتعارف زمان، به بیان احساسات و کنش‌های روزمره معنا و عمق می‌بخشد. نتایج این پژوهش بیانگر آن است که مدرنیسم به‌عنوان یک جریان فکری، در آثار این دو نویسنده ابزاری مؤثر برای بازنمایی جهان متناقض و چندوجهی معاصر به‌شمار می‌رود؛ جریانی که با ایجاد لایه‌های متعدد معنایی و دعوت مخاطب به تجربه تفکرات پیچیده، بر تحول روایت‌های مدرن تأثیرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: مدرنیسم، رمان، سه دختر حوا، الیف شافاک، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، زویا پیرزاد

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

ایمیل: drftahmasbi47@gmail.com

نویسنده مسئول: فاروق نعمتی

مقدمه و بیان مسئله

مدرنیسم، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین جنبش‌های ادبی و فکری قرن بیستم، بازتابی از تغییرات بنیادین در نگاه به انسان و جهان است که «از واژه لاتین *Modo* و واژه متأخرتر لاتین *Modernus* یعنی هم اکنون، امروزی یا معاصر گرفته شده است» (بی‌نیاز، ۱۳۸۸: ۱۸۶). این جنبش در ایران و ترکیه، هرچند تقریباً همزمان ظهور کرد، اما در بسترهای تاریخی و اجتماعی متفاوتی ریشه دواند. در ایران، جنبش مشروطه در اوایل قرن بیستم با آرمان‌های اصلاح‌طلبانه و گرایش به تجدد، زمینه‌ساز تحولات عمیقی در حوزه اندیشه و ادبیات شد که به بازنگری در ساختارهای سنتی و خلق فرم‌های نوین ادبی انجامید. در ترکیه نیز، مدرنیسم با تأسیس جمهوری و اصلاحات بنیادین آتاتورک، به عنوان بخشی از پروژه نوسازی ملی، در کانون توجه قرار گرفت. این دوران، با گسستی آشکار از سنت‌های عثمانی و تلاشی بی‌وقفه برای ایجاد هویتی جدید و مدرن، به خلق رمان‌هایی منجر شد که انعکاس‌دهنده پیچیدگی‌های اجتماعی و فرهنگی عصر خود بودند.

«رمان بهترین عرصه جولان برای ادبیات مدرن است؛ در واقع رمان محصول مدرنیسم است؛ گونه‌ای ادبی که به خوبی جهان مدرن را در خود انعکاس می‌دهد» (آندروفین برگ، ۱۳۷۵: ۳۸۴). رمان مدرن با بازنگری عمیق در ساختارهای داستان‌نویسی پیشامدرن، به‌ویژه از طریق تمرکز بر ناکامی‌ها و تضادهای درونی شخصیت‌ها و چالش با قالب‌های سنتی، به تحلیل پیچیدگی‌های روان‌شناختی و اجتماعی انسان‌های مدرن می‌پردازد. این رویکرد، که ریشه در تحولات فکری و فلسفی دوران دارد، با به‌کارگیری تکنیک‌هایی همچون جریان سیال ذهن و روایت غیرخطی، دگرگونی‌های بنیادینی در ادبیات معاصر ایجاد کرده است.

«در ادبیات نوین ایران و ترکیه پیدایش و سیر تحول داستان و انواع آن، از ابتدا روال مشابهی را پیموده است. ادبیات داستانی هر دو کشور از بدو شکل‌گیری متأثر از ادبیات غرب هستند که این تأثیر عمدتاً از طریق ترجمه متون و آثار ادبی به دست آمده است. نتیجه‌ی این تأثیر، شکل‌گیری جریان‌های گوناگون داستان‌نویسی خواه از لحاظ شکل و خواه از لحاظ مضمون و محتوا است» (چراغی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۸). در این راستا، رمان مدرن در ایران و ترکیه، با بهره‌گیری از این تکنیک‌های مدرنیستی، به بازتاب و تحلیل تحولات اجتماعی و فرهنگی پرداخته است. نویسندگانی چون صادق هدایت و جلال آل‌احمد در ایران، نامیک کمال و احمد حمدی تان‌پینار در ترکیه، با به‌کارگیری این تکنیک‌ها، نقشی اساسی در شکل‌دهی و پیشبرد ادبیات مدرن ایفا کرده و به تبیین مسائل اجتماعی و فرهنگی در بستر ادبیات پرداخته‌اند.

این پژوهش به تحلیل تطبیقی جلوه‌های مدرنیسم در دو رمان «سه دختر حوا» اثر الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد می‌پردازد. هر دو اثر با بهره‌گیری از تکنیک‌های مدرنیستی نظیر جریان سیال ذهن، تک‌گویی درونی، روایت غیرخطی، شخصیت‌پردازی مدرن و زمان غیرروایی، تلاش می‌کنند تا پیچیدگی‌های روان‌شناختی، اجتماعی، و هویتی انسان معاصر را در دو بستر فرهنگی متفاوت به تصویر بکشند. با وجود اشتراکات فنی و روایی، تفاوت‌های عمیق فرهنگی، تاریخی، و اجتماعی ایران و ترکیه به بازنمایی‌های متفاوتی از این مفاهیم در این آثار منجر شده است. هدف اصلی این تحقیق، بررسی تطبیقی این دو رمان با تأکید بر تکنیک‌های روایی و مضامین محوری و همچنین نحوه بازنمایی پیچیدگی‌های روان‌شناختی و اجتماعی شخصیت‌هاست. این پژوهش می‌کوشد تا روشن سازد که چگونه شافاک و پیرزاد، از روش‌های مدرنیستی برای بازآفرینی واقعیت‌های اجتماعی و فردی بهره گرفته‌اند و چگونه این مفاهیم را در چارچوب‌های متناسب با جوامع خود بیان کرده‌اند.

در راستای تحقق این اهداف، تحقیق حاضر، به دنبال پاسخگویی به پرسش‌های زیر است:

- چه ویژگی‌های مدرنیستی در رمان‌های «سه دختر حوا» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به کار رفته است و چگونه این ویژگی‌ها بر ساختار و محتوای این آثار تأثیر گذاشته‌اند؟
- مقایسه روش‌های مدرنیستی به کاررفته در هر دو رمان چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی را نمایان می‌سازد و این تفاوت‌ها و شباهت‌ها چگونه در تفسیر و تحلیل ویژگی‌های مدرنیسم در این آثار اثرگذار است؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های مدرنیستی در رمان‌های «سه دختر حوا» اثر الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته زویا پیرزاد از اهمیت علمی و پژوهشی برجسته‌ای در زمینه ادبیات معاصر فارسی و ترکیه برخوردار است. این تحقیق به بررسی دقیق و جامع تکنیک‌های مدرنیستی، از جمله جریان سیال ذهن، ساختار غیرخطی، و تأملات فلسفی در این دو اثر معاصر می‌پردازد و به درک عمیق‌تر تأثیرات مدرنیسم بر روایت و شخصیت‌پردازی در هر دو فرهنگ ادبی کمک می‌کند. ضرورت این پژوهش ناشی از نیاز به تحلیل و مقایسه مؤلفه‌های مدرنیستی در ادبیات معاصر فارسی و ترکیه است، چرا که مدرنیسم با تأکید بر بحران‌های هویتی، نقدهای اجتماعی، و تجزیه و تحلیل‌های فلسفی، تأثیرات قابل توجهی بر ساختار و محتوای داستان‌ها گذاشته و درک این تأثیرات می‌تواند به پر کردن خلاءهای موجود در مطالعات ادبی کمک کند. اهمیت این تحقیق در آن است که می‌تواند ویژگی‌های مدرنیسم را به‌طور علمی و دقیق در ادبیات معاصر فارسی و ترکیه شفاف‌سازی کرده و تفاوت‌ها و شباهت‌های کاربرد

تکنیک‌های مدرنیستی را در این دو فرهنگ روشن سازد. هدف اصلی این پژوهش گسترش ادبیات نظری و عملی مدرنیسم در این دو حوزه ادبی و ارائه دیدگاه‌های نوین در رابطه با ساختار و ویژگی‌های مدرنیستی است. با تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های کلیدی مدرنیسم در رمان‌های «سه دختر حوا» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، این تحقیق به بررسی تأثیرات ساختاری و محتوایی این تکنیک‌ها بر داستان‌پردازی و شخصیت‌پردازی پرداخته و توصیه‌هایی برای پژوهش‌های آینده در این زمینه ارائه خواهد کرد.

پیشینه پژوهش

آژند (۱۳۶۴)، در کتابی با عنوان «ادبیات نوین ترکیه»، به تفصیل تاریخچه و تحولات ادبیات ترکیه از دوره عثمانی تا دوران جمهوری می‌پردازد. این کتاب با رویکردی تاریخی و انتقادی، به تحلیل جریان‌های ادبی، نحوه تعامل ادبیات با تحولات اجتماعی و سیاسی، و معرفی نویسندگان برجسته این دوره‌ها پرداخته است. آژند ویژگی‌های سبک شناختی و موضوعی آثار ادبی و تأثیرات فرهنگ و تاریخ بر ادبیات ترکیه را بررسی می‌کند و به معرفی ادبیات نوین ترکیه می‌پردازد؛ همچنین زمینه‌های برای درک بهتر تعاملت فرهنگی و هنری بین ایران و ترکیه فراهم می‌آورد. پاینده (۱۳۸۹)، در کتابی با عنوان «داستان کوتاه در ایران: داستان‌های مدرن»، به تحلیل عمیق و پژوهشی تحول داستان کوتاه مدرن در ادبیات فارسی می‌پردازد. پاینده با استفاده از تحلیل‌های دقیق و نمونه‌های متنوع، روند شکل‌گیری و تکامل داستان کوتاه مدرن را در ایران بازمی‌تاباند و به پژوهشگران و دانشجویان ادبیات، بینشی نوین درباره تغییرات و ویژگی‌های این نوع ادبی ارائه می‌دهد. این کتاب به عنوان منبعی معتبر و علمی، درک عمیق‌تری از سیر تحولات داستان کوتاه مدرن را ممکن می‌سازد و به تبیین نقش این ژانر در بستر فرهنگی معاصر ایران کمک می‌کند.

میرعابدینی (۱۳۸۰)، در کتابی با عنوان «صد سال داستان نویسی ایران»، به تحلیل و بررسی روند تحولات ادبیات داستانی ایران و آثار نویسندگان برجسته ایرانی در طول یک قرن گذشته می‌پردازد. او در این کتاب به تفصیل، تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بر ادبیات ایران را بررسی کرده و تغییرات سبک‌ها و موضوعات ادبی را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

سیفی اعلا (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان «درآمدی بر ادبیات ترکیه»، با مطالعه بنیادی و تحلیلی، به بررسی دقیق و جامع تاریخ و تحول ادبیات ترکیه از دوران عثمانی تا معاصر می‌پردازد؛ همچنین این پژوهش سبک‌های ادبی و تأثیرات فرهنگی و اجتماعی بر ادبیات ترکیه را تحلیل کرده و به بررسی نقاط عطف این حوزه پرداخته است.

روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر مستندات کتابخانه‌ای به تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های مدرنیستی در رمان‌های «سه دختر حوا» اثر الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته زویا پیرزاد پرداخته است. در گام نخست، مطالعه‌ای عمیق درباره مدرنیسم و تأثیرات آن بر ادبیات داستانی انجام شد تا مؤلفه‌های اصلی مدرنیسم، شناسایی و تحلیل گردد. پس از شناسایی مؤلفه‌های مدرنیستی، با تأکید بر تفاوت‌ها و شباهت‌ها در کاربرد تکنیک‌های مدرنیستی و تأثیر آن‌ها بر روایت و شخصیت‌ها، مقایسه تطبیقی این ویژگی‌ها، بین دو رمان انجام شد و در نهایت، نتایج تحلیل به‌طور جامع گردآوری شد تا تأثیرات مدرنیسم بر هر دو اثر به‌طور علمی ارزیابی گردد.

مبانی نظری پژوهش

مدرنیسم و ادبیات داستانی

واژه «مدرنیسم» از ریشه لاتین *modernus* مشتق شده که خود از *modo* به معنای «اکنون» یا «به‌تازگی» گرفته شده است. «آغاز دوران مدرن در قرن شانزدهم میلادی و تکامل آن طی قرن نوزدهم، با تحولات سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی عظیمی به وقوع پیوست که موجب تغییر در نگرش انسان به هستی شد» (باربیه، ۱۳۸۳: ۹۱)؛ به عبارت دیگر، در قرن نوزدهم معنای آن وسعت گرفت و همدلی با عقاید و سبک‌ها یا جلوه‌های مدرن را نیز شامل شد» (چایلدز، ۱۳۸۹: ۲۴). رشد مدرنیسم در غرب تحت تأثیر دو عامل اصلی بود: اول، تحولات اجتماعی و سیاسی ناشی از انقلاب‌های صنعتی و جنگ‌های جهانی که به تغییرات عمیق در جوامع و ایجاد فرم‌های جدید در هنر و ادبیات انجامید. دوم، پیشرفت‌های علمی و نظریه‌های جدید مانند نسبیت انیشتین و روانکاوی فروید که مفاهیم سنتی زمان، فضا، و روان‌شناسی را به چالش کشید. جی.ای. کادن «انعکاس مدرنیسم در عرصه داستان نویسی اروپا را با طرد قراردادهای مرسوم و ایجاد تکنیک‌های درون‌کاوی ذهن از سویی و بیان نابسامانی‌های ناشی از تمدن بورژوازی از سوی دیگر همراه می‌داند» (کادن، ۱۳۸۰: ۲۴۰). نویسندگان مدرنیستی با استفاده از ابزارهایی چون تکنیک‌های ساختاری و زبانی پیچیده، به بازنمایی تجربه‌های درونی و چندلایه شخصیت‌ها و بررسی عمیق مسائل *existential* پرداخته و به تغییر پارادایم‌های ادبی دوران خود کمک کردند. مدرنیسم در ادبیات به دنبال خلق جهانی بود که از نظر فکری و عاطفی با تحولات سریع

و بحران‌های عصر مدرن همسو باشد و به تحلیل و تفکر عمیق درباره طبیعت انسانی و ساختارهای اجتماعی بپردازد.

«در عرصه ادبیات، پیدایش آثاری چون اولیس از جیمز جویس، سرزمین سترون از تی. اس. الیوت و اطاق یعقوب از ویرجینیا ولف، نقطه آغاز حقیقی مدرنیسم محسوب می‌شوند» (داد، ۱۳۷۸: ۴۳۱).

مدرنیسم و ادبیات داستانی ایران و ترکیه

پیش از آغاز مدرنیسم، ادبیات ایران و ترکیه عمدتاً در قالب‌های سنتی و کلاسیک شکل می‌گرفت. در ایران، ادبیات تحت تأثیر عمیق عرفان و داستان‌های حماسی قرار داشت. در ترکیه، «ادبیات متقدم عثمانی به ویژه تا قرن شانزدهم، تحت تأثیر ادبیات و تفکر ایران بود. در اواسط قرن نوزدهم، ادبیات دیوانی که متجددین ترکیه از سال ۱۷۳۰م به مبارزه با آن برخاسته بودند؛ به تدریج جای خود را به ادبیات جدید داد» (آژند، ۱۳۶۴: ۱۰۸).

مدرنیسم، هرچند ریشه در فرهنگ غرب داشت، اما به تدریج به کشورهایمانند ایران و ترکیه نیز راه یافت. این جنبش در ادبیات داستانی ایران و ترکیه به‌طور مشترک در واکنش به تحولات اجتماعی و سیاسی آغاز قرن بیستم شکل گرفت. در ایران، این تأثیرات از دوران صفویه و با ورود ابزارها و لوازم غربی آغاز شد و به مرور زمینه‌های اولیه مدرنیسم را فراهم کرد. «شکل‌گیری تدریجی اندیشه تجدد در دوره قاجار، خواست مشروطیت را به همراه داشت؛ در چنین وضعیتی ارزش‌های تثبیت شده کهن، اهمیت خود را از دست دادند و ملت و آزادی‌های بورژوازی اعتبار یافت. ضرورت بیان وظایف تازه، سبب به کارگیری شکل‌های جدید ادبی و ورود موضوع‌ها و شخصیت‌های تازه به عرصه ادبیات شد. همزمان با تحولات بنیادی اجتماعی و به خودآیی و خویش‌نگری ملی، ادبیات نوینی شکل گرفت که مهم‌ترین خصوصیتش انتقاد از تمامی مظاهر تاجر سیاسی و فرهنگی بود (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۱۷).

دوره تنظیمات در ترکیه به‌عنوان آغازگر داستان‌نویسی مدرن در ادبیات این کشور شناخته می‌شود. داستان‌های این دوره به‌وضوح تلاش نویسندگان برای آشنا ساختن خوانندگان با نوع و سبک جدیدی از روایت و داستان‌پردازی را نمایان می‌سازد. «نویسندگان این دوره تحت تأثیر رمانتیک‌های غربی بودند اما رمانتیسم آنها به ژرفای رمانتیسم غربی نبود. شاید از آن رو که رمانتیسم غربی از انقلاب صنعتی و دگرگونی مناسبات تولیدی در غرب سرچشمه می‌گرفت در حالی که امپراتوری عثمانی دچار تحول ساختاری نشده و صرفاً اصلاحاتی روبنایی را تجربه کرده بود» (سیفی اعلاء، ۱۴۰۰: ۶۹۴-۶۹۳). در نهایت، ترجمه آثار ادبی غرب، به‌ویژه از زبان فرانسه و سفرهای نویسندگان به اروپا بستر مناسبی برای شکوفایی مدرنیسم در ادبیات ایران و ترکیه

فراهم کرد. این تعاملات فرهنگی، نویسندگان را با جهان‌بینی و تکنیک‌های نوین آشنا ساخت و زمینه‌ساز دگرگونی‌های عمیق در سبک و ساختار روایت‌های داستانی آنان شد.

مولفه‌های مدرنیسم در رمان

رمان مدرن به‌عنوان یک ژانر ادبی در قرن بیستم، با انعکاس تحولات عمیق اجتماعی، فرهنگی و فلسفی دوران خود، به‌دنبال بازنمایی پیچیدگی‌های روانی و وجودی انسان مدرن بوده است. این نوع رمان، به جای تکیه بر ساختارهای سنتی و روایت‌های خطی، به کاوش در تجربیات ذهنی و احساسات درونی شخصیت‌ها پرداخته و اغلب با به‌چالش کشیدن مفاهیم مرسوم زمان، واقعیت و هویت، خوانندگان را به تأمل در بسترهای جدید فکری و فرهنگی دعوت کرده است. در این رمان‌ها، تأکید بر بازناندیشی ارزش‌های اجتماعی و نقد وضعیت‌های معاصر، نقشی محوری در ارائه تصویری نوین از انسان و جهان مدرن دارد. در واقع «زمانی رمان مدرن متولد شد که در وجود هرگونه واقعیت عینی از قبیل: اندازه، زمان، مکان و انرژی تردید ایجاد شده بود» (پاینده، ۱۳۸۲: ۷).

در ادبیات مدرن، مؤلفه‌های کلیدی شامل عطف توجه از جهان بیرون به جهان درون، آگاهی درونی شخصیت‌ها، روایت‌پردازی با تکنیک‌هایی نظیر جریان سیال ذهن، تک‌گویی درونی، زاویه دید متغیر و شخصیت‌پردازی از طریق ضدقهرمانان هستند. همچنین، شعرگونه‌گی زبان، پیرنگ نامنظم و زمان به‌صورت غیرخطی، به‌علاوه ابهام و تردید و عدم قطعیت، و درآمیختگی واقعیت و خیال از مؤلفه‌های اصلی این دوره ادبی به‌شمار می‌آیند. این مؤلفه‌ها به ارتقای پیچیدگی‌های ساختاری و معنایی در داستان‌ها کمک می‌کنند و به بررسی عمیق‌تر جنبه‌های روانی، فلسفی و اجتماعی انسان مدرن می‌پردازند.

نگاهی اجمالی به آثار و اندیشه الیف شافاک

الیف شافاک، نویسنده و فعال حقوق زنان برجسته ترکیه‌ای، در ۲۵ اکتبر ۱۹۷۱ در استراسبورگ فرانسه به دنیا آمد. او در محیطی بین‌المللی و چندفرهنگی پرورش یافت. آثار شافاک به‌خاطر تحلیل‌های عمیق از مسائل اجتماعی، فرهنگی و فردی، به ویژه در زمینه‌های هویت، دین و جنسیت، شناخته شده‌اند. رمان‌های او، از جمله «ملت عشق» (۲۰۱۰)، «سه دختر حوا» (۲۰۱۶)، و «۱۰ دقیقه و ۳۸ ثانیه در این دنیای عجیب» (۲۰۱۹)، به بررسی چالش‌های فردی و اجتماعی در زمینه‌های فرهنگی معاصر می‌پردازند. شافاک با استفاده از ترکیب عناصر واقع‌گرایانه و فانتزی و تکنیک‌های نوآورانه، خوانندگان را به تفکر انتقادی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی وادار می‌کند.

سبک نویسندگی شافاک به‌طور عمده تحت تأثیر مدرنیسم و پست‌مدرنیسم قرار دارد. آثار او، به ویژه در تحلیل هویت‌های متقاطع و تنش‌های فرهنگی، به‌عنوان نمونه‌های برجسته‌ای از ادبیات معاصر شناخته می‌شوند و به‌طور گسترده‌ای در سطح جهانی مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفته‌اند. رمان «سه دختر حوا»، به‌ویژه، به بررسی زندگی سه زن از فرهنگ‌ها و پس‌زمینه‌های مختلف در یک جامعه مدرن و پیچیده می‌پردازد. این اثر به تحلیل تأثیرات اجتماعی و فرهنگی بر زندگی شخصیت‌ها و تعاملات انسانی آن‌ها می‌پردازد و با ادغام داستان‌های شخصی و اجتماعی، فرصت‌هایی برای تأمل در مسائل جنسیتی، فرهنگی و اجتماعی فراهم می‌آورد.

نگاهی اجمالی به آثار و اندیشه زویا پیرزاد

زویا پیرزاد، نویسنده برجسته ایرانی-ارمنی، به دلیل نثر مینیمالیستی و تحلیل‌های دقیق از زندگی روزمره به یکی از چهره‌های کلیدی ادبیات معاصر ایران تبدیل شده است. آثار او، که به‌ویژه بر تجربه‌های زنان و چالش‌های اجتماعی متمرکز است، به بررسی عمیق مسائل هویتی، نقش‌های جنسیتی و تنش‌های میان سنت و مدرنیته می‌پردازد. پیرزاد با دقت و حساسیت خاص، به تحلیل دقیق ساختارهای اجتماعی و روان‌شناختی پرداخته و توانسته است به مفاهیم بنیادین در ادبیات معاصر پردازد.

یکی از آثار برجسته او، «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، به بررسی زندگی کلاریس، زن خانه‌دار ارمنی در آبادان دهه ۱۳۳۰، می‌پردازد. این رمان به‌خوبی نارضایتی‌های درونی و چالش‌های زندگی روزمره کلاریس را تجزیه و تحلیل کرده و تلاش او برای یافتن معنای جدیدی در زندگی‌اش را به تصویر می‌کشد. با توجه به توصیف‌های دقیق و نگاهی واقع‌گرایانه، این اثر به یکی از مهم‌ترین نمونه‌های ادبیات معاصر ایران تبدیل شده است. علاوه بر این، رمان «عادت می‌کنیم» و داستان‌های کوتاه او نظیر «مثل همه عصرها»، «یک روز مانده به عید پاک» و «طعم گس خرمالو»، به بررسی زوایای مختلف زندگی زنان و روابط انسانی می‌پردازد. پیرزاد در این آثار، به نقدی نرم و هوشمندانه از وضعیت زنان در جامعه ایرانی پرداخته و توانسته است با تکیه بر جزئیات زندگی روزمره و پیچیدگی‌های نقش‌های جنسیتی، به مفاهیم عمیق و جهانی دست یابد. این رویکرد او، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات معاصر فارسی به وجود آورده است و تأثیر قابل توجهی بر درک و تحلیل وضعیت زنان در ایران معاصر داشته است.

بحث

توجه از جهان بیرون به جهان درون

ادبیات مدرنیسم با جابه‌جایی تمرکز از جهان بیرونی به تجربه‌های درونی شخصیت‌ها، خواننده را به قلمرویی از پیچیدگی‌های روان‌شناختی و عواطف انسانی هدایت می‌کند. به بیانی دیگر، «در رمان نو، بیشتر با درون، عواطف و جهان رؤیایها و کابوس‌ها سروکار داریم. انسان یک سیر و مسیر درونی را طی می‌کند که مثل رمان‌های رئالیستی قابل تعقیب بیرونی نیست» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۵). این ویژگی، در دو رمان سه دختر حوا اثر الیف شافاک و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد، به شیوه‌هایی بدیع و متناسب با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی هر اثر به کار گرفته شده است.

در رمان «سه دختر حوا»، محوریت روایت بر کشمکش‌های درونی پری استوار است. پری از زندگی روزمره و سنت‌های محدودکننده‌ای که در خانواده و جامعه اطرافش وجود دارد، به سفری فلسفی و معنوی روی می‌آورد. حضور پروفیسور و دوستان دانشگاهی، به‌عنوان نیروهای محرک در این تحول، بستر لازم برای رویارویی پری با سوالات اساسی درباره ایمان، هویت، و جایگاه فرد در جهان را فراهم می‌کنند. شافاک با استفاده از روایت متقاطع، خاطرات، و زمان غیرخطی، ساختاری را ایجاد می‌کند که همزمان درونیات پری و تأثیرات جهان بیرونی را به تصویر می‌کشد. این امر خواننده را وادار می‌کند تا از منظرهای مختلف، پیچیدگی‌های ذهنی پری را بررسی کند و تحول او را نه به‌عنوان یک مسیر خطی، بلکه به‌صورت یک فرآیند پویا و چندبعدی درک نماید. در مقابل، رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به‌ظاهر با فضایی ساده‌تر آغاز می‌شود، اما این سادگی در خدمت کاوشی عمیق در ذهنیت کلاریس است. کلاریس با زندگی روزمره و مسئولیت‌های خانوادگی دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ اما پیرزاد با توصیف‌های دقیق روان‌شناختی و توجه به جزئیات، به مخاطب نشان می‌دهد که چگونه این چالش‌های ظاهراً ساده، بحرانی عمیق در هویت و احساسات شخصیت اصلی ایجاد می‌کنند. روایت پیرزاد بیشتر به جزئیات زندگی شخصی و روابط خانوادگی متمرکز است، اما در این میان، لایه‌های پنهانی از انزوا، ناکامی، و تلاش کلاریس برای معنا دادن به زندگی‌اش آشکار می‌شود. این ویژگی‌ها، کلاریس را به‌عنوان یک شخصیت مدرنیستی مطرح می‌کنند که تضادهای درونی‌اش، نمایانگر چالش‌های وجودی انسان مدرن است.

در مقایسه این دو اثر، می‌توان گفت که شافاک به بازنمایی بحران‌های فلسفی و معنوی با رویکردی جهانی‌تر پرداخته است، در حالی که پیرزاد، بحران‌های درونی شخصیت را در بستر روزمرگی‌های زندگی خانوادگی و اجتماعی نشان می‌دهد. هرچند هر دو رمان از تکنیک‌های

مشابهی برای کاوش ذهنی استفاده کرده‌اند، اما تأکید متفاوت آن‌ها بر مسائل فلسفی در مقابل مسائل روزمره، تفاوت در نگرش نویسندگان و زمینه‌های فرهنگی آثار را نمایان می‌سازد.

روایت پردازی

روایت‌پردازی به فرآیند انتقال داستان و اطلاعات به مخاطب از طریق انتخاب و سازماندهی عناصر مختلف و تکنیک‌های بیانی اطلاق می‌شود. اخوت روایت را چنین تعریف می‌کند: «روایت در ساده‌ترین و عام‌ترین بیان، متنی است که قصه‌ای را بیان می‌کند و قصه‌گویی دارد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۸). نویسنده با استفاده از «گشتارهای متنوع و تغییر ترتیب وقایع، ساختاری پویا و خلاقانه ارائه می‌دهد که به کشف لایه‌های جدید معنایی کمک می‌کند» (همان، ۱۱).

در ادبیات مدرنیسم، روایت‌پردازی به عنوان ابزاری نوآورانه به کار گرفته می‌شود. تکنیک‌هایی مانند زمان‌بندی غیرخطی، جریان سیال ذهن، تک‌گویی درونی، و چندگانگی زاویه دید، به نویسندگان امکان می‌دهد که تجربه‌های ذهنی و درونی شخصیت‌ها را با جزئیات عمیق به تصویر بکشند. علاوه بر این، ابهام و چندمعنایی به عنوان ویژگی‌های بارز روایت مدرنیستی، خواننده را در فرآیند معنابخشی مشارکت داده و به تولید روایت‌هایی چندلایه و پیچیده منجر می‌شود.

در رمان «سه دختر حوا»، روایت‌پردازی بر پایه تکنیک‌های مدرنیستی پیچیده است. زاویه دید سوم شخص متغیر و استفاده از دانای کل محدود به نویسنده اجازه داده است که تجربه‌های درونی شخصیت‌ها، به‌ویژه پری، را با دقت و جزئیات بررسی کند. شافاک با پرس‌های زمانی و استفاده از فلش‌بک‌ها، لایه‌های متعددی از گذشته و حال شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد. این تکنیک‌ها به خواننده کمک می‌کنند تا پیوند میان گذشته پری، بحران‌های هویتی او، و جستجوی معنوی‌اش را درک کند. این روایت چندصدایی، خواننده را درگیر دیدگاه‌های مختلف کرده و تجربه‌ای چندبعدی از داستان ارائه می‌دهد. در مقابل، رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از زاویه دید اول شخص استفاده می‌کند. روایت کلاریس، با تکنیک جریان سیال ذهن و تک‌گویی درونی، تمرکز کاملی بر دنیای ذهنی و احساسی شخصیت اصلی دارد. این شیوه به مخاطب اجازه می‌دهد که با شخصیت اصلی ارتباط عمیق‌تری برقرار کرده و از دریچه نگاه او، تجربه‌های روزمره و تحولات درونی‌اش را درک کند. پیرزاد با ترکیب روایت اول شخص و استفاده از فلش‌بک‌ها، ارتباط میان گذشته و حال را به گونه‌ای برقرار کرده که به عمق و انسجام روایت می‌افزاید.

در «سه دختر حوا»، تغییر مداوم زاویه دید و ترکیب آن با ابهام معنایی، روایت را به بستری برای کاوش درونی شخصیت‌ها و بازنمایی بحران‌های اجتماعی و فلسفی تبدیل کرده است. این شیوه نه تنها تجربه‌های فردی پری را بررسی می‌کند، بلکه درکی جامع‌تر از تحولات فکری و معنوی او ارائه می‌دهد. همچنین، تقابل میان گذشته و حال و بررسی تنش‌های فرهنگی و

اجتماعی، روایت را به اثری عمیق و تفکربرانگیز تبدیل کرده است. در مقابل، در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، تمرکز روایت بر تجربه‌های روزمره و دغدغه‌های درونی کلاریس است. استفاده از روایت اول شخص و جریان سیال ذهن، به مخاطب امکان می‌دهد تا از نزدیک‌ترین فاصله، پیچیدگی‌های احساسی و فکری شخصیت را تجربه کند. این شیوه به طور مؤثری بر حس همذات‌پنداری و درک عاطفی مخاطب تأثیر می‌گذارد و روایت را به سفری شخصی و درونی تبدیل می‌کند.

این دو اثر، با استفاده از رویکردهای متفاوت روایت‌پردازی، دو جنبه مختلف از مدرنیسم را به تصویر می‌کشند. سه دختر حوا با ساختاری چندبعدی، بر ابعاد فلسفی، اجتماعی و معنوی زندگی تمرکز دارد و مخاطب را به تأمل درباره مسائل پیچیده انسانی دعوت می‌کند. از سوی دیگر، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، با تمرکز بر تجربه‌های ذهنی و شخصی، روایتی صمیمی و احساسی ارائه می‌دهد که از طریق آن مخاطب می‌تواند با زندگی شخصیت اصلی ارتباط نزدیک‌تری برقرار کند. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری روایت مدرنیستی در پاسخ به نیازهای متنوع ادبی است.

جریان سیال ذهن و نقض ساختار خطی زمان

جریان سیال ذهن (Stream of Consciousness) یکی از برجسته‌ترین تکنیک‌های ادبی است که به منظور بازنمایی بی‌واسطه جریان اندیشه‌ها، احساسات، و خاطرات شخصیت‌ها به کار می‌رود. این روش، که نخستین بار توسط ویلیام جیمز در اثر خود «اصول روان‌شناسی» (۱۸۹۰) به‌عنوان مفهومی علمی معرفی شد، بعدها در ادبیات توسط نویسندگانی چون جیمز جویس، ویرجینیا وولف و مارسل پروست به ابزاری هنری بدل گشت.

این تکنیک، که از بنیاد روایت خطی و سنتی فاصله می‌گیرد، خواننده را مستقیماً با افکار و احساسات گاه متناقض شخصیت‌ها مواجه می‌کند و به کشف لایه‌های پنهان ذهن انسان می‌پردازد. همان‌طور که شمیسا می‌نویسد: «داستان، عرصه نمایش تفکرات و دریافت‌ها از جنبه‌های آگاهی و نیمه‌آگاهی و ناخودآگاهی، سیلان خاطرات و احساسات و تداعی آزاد معانی‌های بی‌پایان است. در شیوه جریان سیال ذهن، تکیه بیشتر با لایه‌های پیش از گفتار است تا گفتارهای عقلانی» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۲).

در رمان سه دختر حوا، این تکنیک به‌گونه‌ای نوین، به کار گرفته شده است. در صحنه‌ای از کتاب، شخصیت پری به‌طور ناگهانی از مکالمه‌ای ساده به تصویری ذهنی منتقل می‌شود:

«برادرم گفت آن زمان‌ها دختری ترک با این استاد درس داشت. حرفشان سر زبان تمام شهر افتاده بود. جوی سنگین میانشان حاکم شد. پری پرسید: منظورت چیست؟ هم صدا و هم جسمش سرد و سنگین بودند.

زن بازاریاب با حالتی مرموز گفت: هیچی، فقط کنجکاو شدم. ناگهان، تصویر خانه‌به‌دوش جلوی چشمان پری جان گرفت، بدن نحیفش، چشمانی که تا عمق وجود انسان نفوذ می‌کرد» (شافاک، ۱۴۰۰: ۲۱۴).

این انتقال از گفتگو به تصویر ذهنی، با تأکید بر جزئیات زنده و حسی، پیچیدگی‌های درونی شخصیت را به‌شیوه‌ای ملموس آشکار می‌سازد. این تکنیک، که ساختار خطی روایت را به چالش می‌کشد، خواننده را به درک لایه‌های عمیق‌تر و گاه متناقض ذهن شخصیت نزدیک می‌کند. در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، جریان سیال ذهن بیشتر در خدمت بازنمایی پیوند گذشته و حال و تأثیرات روانی خاطرات بر زندگی روزمره شخصیت اصلی به‌کار گرفته شده است. در بخشی از کتاب، شخصیت کلاریس در میان مکالمه‌های ساده به خاطره‌های دور منتقل می‌شود:

«امیل گفت: برندار دست هم به خاک نزن. فقط بیلچه را به من بده. چرا یاد شاهنده افتادم؟ از بازار کویتی‌ها دوتا چمدان خریده بودیم. چمدانی در هر دست، پشت سر آرتوش می‌رفتم طرف ماشین که پارک کرده بودیم نزدیک مغازه شاهنده. شاهنده سلام و احوال‌پرسی کرد، به چمدان‌ها نگاه کرد بعد به من، بعد با خنده به آرتوش گفت: مهندس، باربر خوشگلی پیدا کردی» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۱۵۱).

این پرش ذهنی که بدون ترتیب زمانی مشخص رخ می‌دهد، بازتابی از جریان طبیعی و پراکنده افکار شخصیت است. در حالی که شافاک از این تکنیک برای نمایش بحران‌های هویتی و فلسفی استفاده می‌کند، پیرزاد آن را برای بازنمایی تأثیرات روانی و روابط احساسی به‌کار می‌گیرد.

هر دو رمان، با بهره‌گیری از این تکنیک، تجربه‌های ذهنی شخصیت‌ها را به‌گونه‌ای زنده و پویا نمایش می‌دهند، اما کاربرد آن‌ها بازتاب‌دهنده اهداف روایی متفاوت است. در سه دختر حوا، تمرکز بر ویژگی‌های هویتی و معنوی است، در حالی که در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، تأکید بر تعامل میان گذشته و حال و بازنمایی زندگی روزمره دیده می‌شود.

تک‌گویی درونی

تک‌گویی درونی (Interior Monologue) یکی از تکنیک‌های برجسته در روایت‌های مدرن است که به نویسندگان این امکان را می‌دهد تا افکار و احساسات شخصیت‌ها را به‌طور

مستقیم و بی‌واسطه به خواننده منتقل کنند. این تکنیک به‌ویژه در آثار مدرنیستی برای به تصویر کشیدن دنیای درونی شخصیت‌ها استفاده می‌شود. در حقیقت، تک‌گویی درونی به‌طور مستقیم، تجربه‌های ذهنی و احساسی شخصیت‌ها را بدون مداخله‌ی بیرونی یا واسطه‌ای در اختیار خواننده قرار می‌دهد. به تعبیر میرصادقی، «تک‌گویی صحبت یک نفره‌ای است که ممکن است مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد، پاره‌ای از داستان باشد یا به طور مستقل همه‌ی داستان را به خود اختصاص دهد» (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۴۱۰). این جمله بر این تأکید دارد که تک‌گویی درونی می‌تواند در هر مرحله از داستان یا حتی به‌طور کامل در مرکز روایت قرار گیرد و گاهی شخصیت تنها با افکار خود به‌طور مستقیم سخن می‌گوید.

تک‌گویی درونی، در واقع، نقطه‌ی مقابل گفت‌وگوهای بیرونی است و به‌واسطه‌ی آن، نویسنده می‌تواند تنهایی، انزوا و درک پیچیده‌تری از روان شخصیت‌ها ارائه دهد. پاینده نیز اشاره می‌کند که «تک‌گویی درونی با توجه به ماهیت خود که نقطه‌ی مقابل گفت و گوی دو یا چند نفره است، حکایت از بی‌کسی و تک‌افتادگی در جهانی دارد که به‌رغم امکانات فراوان و بی‌سابقه‌ی فناوری‌های جدید برای ارتباط، انسان خود را منزوی و بیگانه با دیگران احساس می‌کند» (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۵). این دیدگاه به‌ویژه در دنیای مدرن و تحولات روان‌شناختی انسان‌ها اهمیت دارد، جایی که در عین پیشرفت‌های ارتباطی، شخصیت‌ها اغلب خود را در برابر جهان و دیگران تنها می‌بینند.

تک‌گویی درونی به عنوان یک تکنیک روایت‌پردازی، در هر دو رمان «سه دختر حوا» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، به شیوه‌ای مشابه اما با ویژگی‌های خاص هر نویسنده به‌کار رفته است.

در قسمتی از رمان «سه دختر حوا»، پری به‌طور مستقیم و بدون هیچ‌گونه دیالوگ بیرونی، نگرانی‌ها و تفکرات خود را نسبت به خداوند و سرنوشت پدرش ابراز می‌کند. این نمایش مستقیم افکار پری، خواننده را به درون ذهن او می‌برد و بدون هیچ‌گونه توضیح اضافی، او را با نگرانی‌های عمیق شخصیت مواجه می‌سازد:

«پری به فکر فرو رفت. اگر آن طور که مادرش می‌گوید، خداوند سخت‌گیر، مجازات‌گر و انتقام‌جو باشد، پدر عزیزش هیچ شانس نخواهد داشت» (شافاک، ۱۴۰۰: ۵۳).

این تک‌گویی درونی نه تنها احساسات پری را به شکلی مستقیم و بی‌واسطه منتقل می‌کند، بلکه زمان و مکان نیز در آن شکسته می‌شود، به طوری که فکر پری به‌طور ناگهانی به سرنوشت پدرش منتقل می‌شود. این تغییرات در زمان و مکان، همراه با جریان آزاد افکار، ویژگی‌های مهمی از این تکنیک در ادبیات مدرن است که در رمان شافاک به‌خوبی به نمایش درآمده است.

تک‌گویی درونی، در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، بیشتر به‌عنوان ابزاری برای نمایش احساسات و واکنش‌های درونی شخصیت‌ها در برابر موقعیت‌های اجتماعی به کار می‌رود. در این رمان نیز مانند سه دختر حوا، تک‌گویی درونی به‌طور ناگهانی و بدون توضیحات اضافی وارد ذهن شخصیت‌ها می‌شود.

«وقت برگشتن ور ایرادگیرم تشر زد. ناراحت شدی؟ تا تو باشی به هرسازی که بچه‌ها می‌زنند نرقصی. جواب دادم، پشت دستم داغ» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۷۳).

این لحظه در رمان با استفاده از تک‌گویی درونی، احساسات و افکار درونی شخصیت را به شکلی زنده و بدون پرده‌پوشی به‌نمایش می‌گذارد. در این بخش، خواننده تنها با دست‌خالی‌ترین و خام‌ترین افکار شخصیت روبه‌رو می‌شود، که بدون هیچ‌گونه مانعی یا فیلتر بیرونی از ذهن او بیرون می‌آید.

در نهایت، مقایسه این دو رمان نشان می‌دهد که در سه دختر حوا، شافاک از تک‌گویی درونی به‌منظور نمایش نگرانی‌ها و افکار عمیق فلسفی و مذهبی شخصیت‌ها استفاده می‌کند، در حالی که در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، پیرزاد از این تکنیک برای نمایش واکنش‌های اجتماعی و شخصی شخصیت‌ها نسبت به موقعیت‌های زندگی روزمره بهره می‌برد.

زاویه دید

در رمان‌های مدرن، زاویه دید به‌عنوان یکی از ابزارهای اساسی در ساختار روایت، نقشی کلیدی در ایجاد تنوع و پیچیدگی‌های روایی ایفا می‌کند. برخلاف روایت‌های سنتی که معمولاً از یک زاویه دید ثابت و خطی بهره می‌برند، نویسندگان مدرن از تغییرات متناوب در زاویه دید استفاده می‌کنند تا نه تنها دنیای بیرونی شخصیت‌ها، بلکه دنیای روانی آنها را به شیوه‌ای ژرف و چندلایه به نمایش بگذارند. در حقیقت، «زاویه دید یا زاویه روایت، شیوه‌ای است که نویسنده از آن طریق مصالح و مواد داستانی خود را به خواننده معرفی می‌کند و در واقع، رابطه‌ی نویسنده را با داستان به نمایش می‌گذارد» (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۳۸۶). این شیوه‌ی روایی به نویسنده این امکان را می‌دهد که از طریق تعدد زاویه‌های دید، احساسات، افکار و تغییرات درونی شخصیت‌ها را به‌طور مستقیم و بی‌واسطه به خواننده منتقل کند، و بدین‌وسیله تجربه‌ای عمیق‌تر را به مخاطب ارائه دهد.

استفاده از زاویه دید در رمان‌های مدرن به‌طور عمده به سه نوع تقسیم می‌شود: زاویه دید اول‌شخص، سوم‌شخص محدود و سوم‌شخص دانای کل. هر یک از این زوایا ویژگی‌های خاص خود را دارند و بسته به نیاز روایت، نویسنده ممکن است از هر یک به‌طور متناوب استفاده کند. زاویه دید اول‌شخص، با استفاده از ضمیر «من»، خواننده را مستقیماً وارد ذهن و احساسات

شخصیت می‌کند. این شیوه به شخصیت اجازه می‌دهد تا افکار و تجربیات خود را به‌طور صمیمانه و بی‌واسطه با خواننده در میان بگذارد. در مقابل، زاویه دید سوم‌شخص محدود، که از نگاه یک شخصیت خاص روایت می‌شود، به‌طور جزئی و محدود به افکار و دیدگاه‌های همان شخصیت دسترسی می‌دهد. این زاویه دید در کنار حفظ فاصله‌گذاری روایی، همچنان به خواننده امکان می‌دهد تا وارد دنیای ذهنی شخصیت شود و از افکار و احساسات او آگاه گردد. زاویه دید سوم‌شخص دانای کل نیز به نویسنده این قدرت را می‌دهد که به تمامی شخصیت‌ها و محیط داستان دسترسی داشته باشد و تصویری جامع از دنیای داستان ارائه دهد.

در رمان سه دختر حوا شافاک از زاویه دید سوم‌شخص دانای کل برای ارائه‌ی تصویری وسیع و کلی از فضای داستان و روابط شخصیت‌ها بهره می‌برد. در این حالت، روایت‌گر قادر است تمام افکار و احساسات شخصیت‌های مختلف را به‌طور هم‌زمان نمایش دهد و جزئیات مختلف داستان را در اختیار خواننده قرار دهد.

«پری در استانبول برای داشتن زندگی‌ای برون‌گرا حسابی سختی کشیده بود؛ اما حال در آکسفورد با برداشتن اجبارهای فرهنگی از روی شانه‌هایش، داشت طعم آزادی را می‌چشید» (همان، ۱۶۳).

نویسنده در بخش‌های خاصی از رمان، به‌ویژه در تک‌گویی‌های درونی، از زاویه دید اول‌شخص برای نزدیک‌تر شدن به افکار و احساسات شخصیت‌ها استفاده می‌کند. این تغییر زاویه دید، در جایی که شخصیت‌ها به صورت شخصی و خصوصی با خود درگیرند، امکان نمایش عمق ذهنی و پیچیدگی‌های درونی آنها را فراهم می‌آورد.

«بیش از حد شیفته‌ی تو بودم. وقتی عاشق می‌شویم گاه آن قدر، آن فرد را بزرگ می‌کنیم که ناگهان نگاه می‌کنی و می‌بینی آن شخص در ذهنت به خدا تبدیل شده است» (شافاک، ۱۴۰۰: ۴۴۴).

در مجموع، شافاک در سه دختر حوا با استفاده از تغییرات هنرمندانه زاویه دید، روایتی چندصدایی از تحولات درونی شخصیت‌ها ارائه می‌دهد که هم‌زمان امکان تحلیل از منظر فردی و جمعی را برای خواننده فراهم می‌کند.

در «رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نیز استفاده از زاویه دید اول‌شخص و سوم‌شخص محدود، نقشی حیاتی در عمق بخشی به روایت ایفا می‌کند. عمده روایت از دیدگاه کلاریس پیش می‌رود و با استفاده از ضمیر «من»، افکار و احساسات او را به‌طور مستقیم و صمیمانه منتقل می‌کند. این نوع زاویه دید به خواننده این امکان را می‌دهد که وارد ذهن شخصیت شود و احساسات او را از نزدیک تجربه کند. برای نمونه، در جایی که کلاریس در حال فکر کردن به یک

لحظه خاص است، افکار او بدون هیچ‌گونه فاصله‌ای از طریق زاویه دید اول شخص به خواننده منتقل می‌شود:

«توی دلم می‌گفتم خدایا کمکم کن. این لحظه‌ها را زودتر بگذران» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۱۴۴).
این شیوه به خواننده این اجازه را می‌دهد که مستقیماً با احساسات و تفکرات شخصیت همدلی کند و در ذهن او قرار گیرد. در عین حال، نویسنده در بخش‌هایی از رمان برای توصیف فضاسازی‌های بیرونی، از زاویه دید سوم شخص محدود بهره می‌برد:
«در امتداد راه باریکه راه افتاد. باد شال را روی شانه‌هایش تاب می‌داد. راه باریکه پر بود از گل کاغذی‌های سرخابی» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۲۳۲).

در مجموع، استفاده‌ی مؤثر از تغییرات زاویه دید در سه دختر حوا و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم به نویسندگان این امکان را می‌دهد که روایت‌هایی خلق کنند که هم از نظر عاطفی و هم از لحاظ شناختی، به خواننده کمک می‌کند تا علاوه بر درک شخصیت‌ها از درون، تحولات بیرونی آن‌ها را نیز با دقت بیشتری تجربه کند.

طرح و پیرنگ

در رمان‌های مدرنیستی، پیرنگ از ساختارهای خطی و سنتی فاصله گرفته و به شکل ماهرانه‌ای ارائه می‌شود. برخلاف رمان‌های کلاسیک که در آنها ترتیب رویدادها معمولاً به‌طور منطقی و متوالی است، در رمان‌های مدرنیستی، پیرنگ ممکن است غیرخطی، پراکنده و قطعه‌قطعه باشد. این ویژگی‌ها در رمان‌هایی که بر شخصیت‌ها و تجربیات درونی آنها تمرکز دارند، به خوبی نمایان می‌شود. به عبارتی دیگر، «پیرنگ در داستان‌های امروز با شخصیت رابطه‌ی تنگاتنگی دارد؛ بنابراین اعمال شخصیت، وقایع داستان را به وجود می‌آورد و عمل داستانی را همخوان و منطقی می‌کند و در جهت خاص مورد نظر نویسنده به اقتضای نوع و کیفیت داستان پیش می‌برد» (میرصادقی، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

پیرنگ در رمان‌های «سه دختر حوا» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، در غالب موارد از زمان و مکان ثابت پیروی نمی‌کند و به جای آن، از تکنیک‌های روایتی همچون فلش‌بک (بازگشت به گذشته) و فلش‌فوروارد (پیش‌بینی آینده) استفاده می‌شود. این تکنیک‌ها باعث می‌شوند تا روایت در قالبی غیرخطی پیش رود و خواننده به تدریج با وقایع و شخصیت‌ها آشنا شود. بدین ترتیب، آغاز و پایان داستان به صورت معمولی و ثابت ارائه نمی‌شود و خواننده در طی داستان به‌طور مداوم به کشف جزئیات جدید از گذشته و حال شخصیت‌ها پرداخته و به نوعی در موقعیتی پازل‌گونه قرار می‌گیرد.

الیف شافاک در رمان سه دختر حوا، با استفاده از تکنیک‌های فلش‌بک و فلش‌فوروارد به‌طور مؤثری برای ایجاد پیچیدگی‌های درونی و اجتماعی شخصیت‌ها به‌کار گرفته شده است. این رمان با اختلال در توالی زمانی، در ابتدا با تصاویری از گذشته پری، درک تدریجی و پیچیده‌ای از وضعیت روانی و اجتماعی شخصیت‌ها ارائه می‌دهد. در واقع، این تغییرات زمانی و ناپیوستگی در وقایع، تنها به داستان عمق و غنای بیشتری نمی‌بخشد، بلکه سبب ایجاد تعلیق‌های متعدد و گره‌های داستانی می‌شود که خواننده را تا پایان متن در حال کشف واقعیت‌ها و عواقب این تنش‌ها می‌سازد. در این رمان، عدم وجود آغاز و پایان واضح، ویژگی خاصی است که به‌طور آگاهانه به داستان داده شده تا خواننده در پی کشف جزئیات و ارتباطات پنهان میان شخصیت‌ها و رویدادها باشد.

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» زویا پیرزاد نیز داستان از زاویه دید اول شخص روایت می‌شود و خواننده به‌طور مستقیم وارد دنیای ذهنی و درونی شخصیت کلاریس می‌شود. اما با وجود این، فلش‌بک‌ها و تک‌گویی‌های درونی، به‌طور مداوم ساختار غیرخطی روایت حفظ شده است. در اینجا نیز، مانند رمان شافاک، فقدان یک آغاز و پایان مشخص، به روایت پیوستگی خاصی می‌بخشد که خواننده را در موقعیت کشف و درک تدریجی قرار می‌دهد.

استفاده از فلش‌بک‌ها و فلش‌فورواردها، سیلان ذهن، تک‌گویی‌ها، در هر دو رمان، پیرنگ‌هایی مدرن خلق کرده که در آن‌ها گذشته و حال به‌طور هم‌زمان به‌صورت موازی پیش می‌روند. در این آثار، همچنین از تکنیک‌هایی مانند تعلیق، گره‌های داستانی باز و پایان‌های باز استفاده شده است که خواننده را در مواجهه با موقعیت‌های ابهام‌آمیز قرار می‌دهد. این تکنیک‌ها، همچنین سبب می‌شوند که رمان‌ها نه تنها در سطح ساختار بلکه در سطح عاطفی و روان‌شناختی نیز با تنش‌های فراوانی روبه‌رو شوند که خواننده را به‌طور فعال درگیر فرآیند کشف و تحلیل شخصیت‌ها و وقایع می‌کنند.

زمان

زمان در داستان، به ترتیب وقوع و نحوه‌ی بازنمایی رویدادها توسط راوی اشاره دارد. در روایت‌های خطی، وقایع به‌طور منظم و بر اساس تسلسل تقویمی پیش می‌روند، اما هنگامی که این ترتیب برهم می‌خورد و ناهماهنگی‌های زمانی (anachrony) وارد می‌شود، داستان به سمت ساختار غیرخطی پیش می‌رود. این نوع روایت، داستان را به ابعادی ژرف هدایت می‌کند و به خواننده این امکان را می‌دهد تا ارتباط میان زمان، ذهنیت شخصیت‌ها و روند رویدادها را به‌طور متفاوت و چندوجهی تجربه کند. در حقیقت، این تغییر در ترتیب زمانی نه تنها به افزایش تنش

و پیچیدگی در داستان کمک می‌کند، بلکه فرصتی را برای کشف و تحلیل شخصیت‌ها و ذهنیت‌های آنها فراهم می‌آورد.

در ادبیات مدرنیسم، زمان از طریق بازنمایی‌های نوآورانه و غیرسنتی بازسازی می‌شود. نویسندگان مدرنیستی نیز مرزهای میان زمان درونی و بیرونی را محو کرده و تجربیات روانی و زمانی شخصیت‌ها را به‌طور همزمان به نمایش می‌گذارند. از این رو، زمان در رمان‌های مدرن، نه به‌عنوان یک عنصر خطی و یکپارچه، بلکه به‌عنوان تجربه‌ی ذهنی و پیچیده‌ای که در درون شخصیت‌ها می‌جوشد، مورد پردازش قرار می‌گیرد. این نوع برخورد با زمان به خواننده اجازه می‌دهد تا تصویری چندگانه از تعامل شخصیت‌ها با زمان و دنیای ذهنی آنها ترسیم کند. در واقع، «گذشته و آینده از زمان حذف می‌شوند و فقط شهود محض از لحظه حال برجسته می‌شود. زمان در ذهن شخصیت است و ما از طریق خاطره‌ها و فرآیندهای ذهنی شخصیت، می‌توانیم زمان را ردگیری کنیم» (پارسی فر و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۱۸).

الیف شافاک در رمان سه دختر هوا، زمان را به شیوه‌ای همراه با پرش و از طریق ابزارهایی چون فلش‌بک‌ها و جریان سیال ذهن روایت می‌کند. این تکنیک به شکلی هماهنگ میان گذشته و حال شخصیت پری در نوسان است و از این طریق ذهنیت او به‌ویژه تردیدهای هویتی و دینی‌اش را نمایان می‌کند. این ساختار غیرخطی از تأثیرات گذشته بر حال شخصیت‌ها پرده برداشته و به‌طور همزمان لایه‌های مختلف شخصیتی آنها را به تصویر می‌کشد. در یکی از نمونه‌ها، از طریق یادآوری‌های غیرخطی پری از دوران کودکی‌اش، زمان به‌طور ذهنی و تجربی در ساختار روایت جا می‌افتد: «اما هرچه بود، آن‌ها هیچ چیزی را به یاد نمی‌آوردند، نه مونا و نه شیرین. فقط پری بود که به یاد می‌آورد. از کودکی‌اش هم همین‌طور آرشیو جمع می‌کرد، کلکسیونر بود. در دوران کودکی‌اش، یک بار رو به روی خانه‌شان، در کنار راه، اتومبیلی به یک جوجه تیغی زده و او را کشته بود» (شافاک، ۱۴۰۰: ۳۹۳). در اینجا، زمان از خلال یادآوری‌های غیرخطی پری به تصویر کشیده می‌شود و این فرایند به‌طور ویژه یادآوری‌های ذهنی را به‌عنوان مولفه‌ای از زمان در ذهن شخصیت به نمایش می‌گذارد.

در رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد، زمان با وجود داشتن ساختاری نسبتاً خطی، از طریق فرآیندهای درونی و وقفه‌های ذهنی شخصیت کلاریس از جریان اصلی زمان خارج می‌شود. در این رمان، زمان به‌طور ذهنی از سوی شخصیت کلاریس دستخوش تغییرات شده و تجربیات و یادآوری‌های او از گذشته و حال در هم تنیده می‌شود. نویسنده با استفاده از این شیوه، تجربه‌ای ذهنی و انسانی از زمان را برای خواننده فراهم می‌آورد که در آن وقایع به‌طور همزمان در دو بعد زمانی گذشته و حال در حال رخ دادن هستند. در یکی از نمونه‌ها، زمان به‌طور

غیرخطی و از طریق مقایسه ویژگی‌های ظاهری کنونی و یادآوری‌های گذشته‌ای که شخصیت انجام می‌دهد، به‌طور روان‌شناختی و ذهنی بازنمایی می‌شود: «امیل سیمونیان دست کشید به موها. انگشت‌هایش بلند و باریک بودند. آلیس می‌گفت: آدم‌های حساس انگشت‌های بلند و باریک دارند. دست جلو صورت می‌گرفت و انگشت‌ها را تکان می‌داد؛ مثل مال من» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۵۰). در اینجا، زمان نه تنها از طریق وقایع عینی و بیرونی، بلکه از خلال یادآوری‌های ذهنی و دگرگونی‌های درونی شخصیت به‌تصویر کشیده شده است.

در نهایت، در هر دو رمان سه دختر حوا و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، استفاده از زمان غیرخطی از طریق فلش‌بک‌ها، نوسانات ذهنی و یادآوری‌های درونی، به نویسندگان این امکان را می‌دهد که پیچیدگی‌های ذهنی و تجربی شخصیت‌ها را درون بافتی از زمان و تاریخ به‌نمایش بگذارند. این تکنیک‌ها نه تنها بر تنش‌های داستانی می‌افزایند، بلکه به خواننده این فرصت را می‌دهند که با دنیای درونی و متناقض شخصیت‌ها آشنا شود و به‌طور عمیق‌تری به ابعاد مختلف تجربیات انسانی و درونی آنها پی ببرد.

شخصیت پردازی

در رمان‌های مدرنیستی، شخصیت‌ها اغلب به‌عنوان موجوداتی چندگانه و درگیر بحران‌های هویتی، روانی و اجتماعی ترسیم می‌شوند. در این گونه آثار، شخصیت‌ها دیگر نمایندگان الگوهای ثابت یا قهرمانان ایده‌آل نیستند، بلکه بیشتر به‌عنوان بازتاب‌دهندگان وضعیت انسان در جهانی بی‌ثبات و آشفته معرفی می‌شوند. شخصیت‌های مدرنیستی نمادهایی از تجربه‌های درونی و ذهنی انسان‌های معاصر هستند که کشمکش‌های وجودی و بحران‌های معنایی را تجربه می‌کنند. در این زمینه، می‌توان گفت که شخصیت‌پردازی در این نوع رمان‌ها به‌گونه‌ای است که شخصیت‌ها همواره در حال تحول و تکامل‌اند و این تغییرات، خود بازتاب‌دهنده‌ی وضعیت انسان مدرن است. در این متن، به‌طور خاص به شخصیت‌های محوری در دو رمان سه دختر حوا اثر الیف شافاک و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد پرداخته می‌شود.

شخصیت پردازی رمان سه دختر حوا

پری

پری، شخصیت اصلی سه دختر حوا، نمادی از انسان معاصر است که در میان تعارضات اجتماعی، فرهنگی و فردی گرفتار است. او زنی است که در عین مادری دلسوز و همسری متعهد بودن، در جستجوی هویت و جایگاه خود در دنیای مدرن است. پری نمایانگر جستجو و کشمکش‌های درونی فردی است که در برابر ارزش‌های متناقض قرار گرفته و به‌طور مستمر در

حال تغییر و بازتعریف خود است. شافاک در توصیف او می‌نویسد: «وقتی از بیرون به پری نگاه می‌کردی، فقط یک انسان خوب را نمی‌دیدی؛ بلکه او در آن واحد همسری خوب، مادری خوب، زن خانه‌داری خوب، هم وطنی خوب و مسلمانی مدرن و لائیک بود» (شافاک، ۱۴۰۰: ۹). این توصیف نشان‌دهنده‌ی پیچیدگی‌های هویتی و چندوجهی بودن شخصیت پری است که در دنیای مدرن، درگیر سوالات و تناقضاتی است که همواره به دنبال هویت جدیدی برای خود می‌گردد.

مونا

مونا در مقابل پری، نماد فردی است که به شدت تحت تاثیر ارزش‌های مذهبی و اجتماعی قرار دارد. او در کشمکش میان سنت و مدرنیته قرار دارد و بیشتر بر حفظ اصول سنتی و مذهبی پافشاری می‌کند. شخصیت مونا با پری به‌ویژه در مواجهه با تغییرات و چالش‌های هویتی، تضادهای فکری و رفتاری زیادی دارد، این تضاد بین مونا و پری، نمایانگر اختلافات نسلی و فرهنگی در دنیای مدرن است که بسیاری از افراد را به دنیای معلق و پرتنش هویت دچار می‌کند.

شیرین

شیرین شخصیت دیگری است که در این رمان به تصویر کشیده می‌شود و او نیز با بحران‌های هویتی و اجتماعی روبرو است. شیرین، برخلاف پری که در جست‌وجوی هویت شخصی است، بیشتر به دنبال آزادی از ساختارهای اجتماعی و مذهبی است. در این میان، او نمایانگر فردی است که به دنبال کشف هویت خود از طریق آزاداندیشی و مبارزه با محدودیت‌ها است.

شخصیت‌پردازی رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

کلاریس

کلاریس در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، شخصیت اصلی و محوری است که در دنیای اجتماعی، فرهنگی و روانی ایران با بحران‌های هویتی روبرو است. کلاریس، که زنی ارمنی است، همواره در تلاش است تا جایگاه خود را در یک جامعه که نسبت به هویت قومی و مذهبی او واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهد، پیدا کند. در عین حال، کلاریس در مواجهه با چالش‌های زندگی روزمره، به‌ویژه در زمینه روابط خانوادگی و اجتماعی، دچار بحران‌های درونی است. این بحران‌ها از طریق پرسش‌های فلسفی و احساسی که در ذهن او شکل می‌گیرند، به‌طور عمیق در رمان بررسی می‌شود. پیرزاد در توصیف او چنین می‌نویسد: «از همین معصوم بودند خوشم می‌آید. چشم به دریاچه بختگان فکر کردم، معصوم بودم یا احمق؟» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۱۴۴). این

تردید در شناخت خود و دنیای اطراف، یکی از ویژگی‌های بارز شخصیت کلاریس است که در طول رمان، نشان‌دهنده پیچیدگی‌های روانی و عاطفی اوست.

آرتوش

آرتوش همسر کلاریس است که در ظاهر فردی اجتماعی و سازگار به نظر می‌رسد، اما در مواجهه با چالش‌های احساسی و روانی همسرش، نتوانسته است درک کامل و عمقی از وضعیت درونی او پیدا کند. آرتوش شخصیت دیگری است که به‌طور مداوم در تلاش است تا تعادل و آرامش را در روابط خانوادگی خود برقرار کند، اما در این فرآیند، از توانایی درک عمیق‌تر نیازهای عاطفی همسرش باز می‌ماند.

امیل

امیل، پسر خانم سیمونیان، شخصیت دیگری است که در زندگی کلاریس حضور دارد و برخلاف آرتوش، بیشتر به دنبال درک احساسات و بحران‌های درونی کلاریس است. او در تعاملات خود با کلاریس، توجه بیشتری به دنیای درونی او دارد و از این منظر، نماینده فردی است که به عمق روانی شخصیت‌های دیگر توجه می‌کند. رابطه او با کلاریس نشان‌دهنده تفاوت‌های فکری و احساسی در روابط انسانی است که در قالب داستان‌های مدرنیستی به تصویر کشیده می‌شود. شخصیت‌پردازی در هر دو رمان سه دختر حوا و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم از ویژگی‌های بارز مدرنیسم برخوردار است، اما در این دو اثر، شیوه‌ها و رویکردهای متفاوتی در نمایش شخصیت‌ها به کار رفته است. در سه دختر حوا، شافاک با پرداختن به تضادهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی در جامعه معاصر، شخصیت‌ها را در مقابل چالش‌های اجتماعی قرار می‌دهد و هویت آن‌ها را در بستر این تضادها شکل می‌دهد. در مقابل، در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، پیرزاد بیشتر بر جنبه‌های روان‌شناختی و درونی شخصیت‌ها تمرکز دارد و بحران‌های هویتی آن‌ها را از خلال تجربیات شخصی و روابط فردی به تصویر می‌کشد. این دو رویکرد در شخصیت‌پردازی، نشان‌دهنده تنوع و پیچیدگی‌های مدرنیسم است که می‌تواند هم‌زمان به بحران‌های اجتماعی و فردی پرداخته و شخصیت‌های انسانی را از جنبه‌های مختلف تحلیل کند.

ضدقهرمان

در ادبیات مدرنیسم، ضدقهرمان به‌عنوان شخصیتی با ویژگی‌های متناقض و درگیر با تضادهای درونی و روانی خود، به نقد قهرمانان سنتی پرداخته و چالش‌های فردی و وجودی خود را به تصویر می‌کشد. در حقیقت، ضدقهرمان در این نوع ادبیات نه تنها در تلاش برای ایستادگی در برابر جبر سرنوشت نیست، بلکه بیشتر بر آرمان فردیت و نفی خودبیگانگی تأکید دارد. به

عبارتی دیگر، «قهرمان مدرن، نه نجات نوع بشر را آرمان خویش قرار می‌دهد و نه تلاش در راستای ایستادگی در برابر جبر سرنوشت؛ بلکه تاکید بر آرمان فردیت و نفی از خودبیگانگی که گریبان‌گیر انسان عصر و زمانه‌ی مدرن است، وجهه همت او می‌شود» (طاووسی و درودگر، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

این ویژگی‌های ضدقهرمان در آثار مدرن در قالب شخصیت‌هایی که درگیر تناقض‌ها و تعارضات درونی‌اند، ظهور می‌یابد. شخصیت‌های ضدقهرمان در رمان‌های سه دختر حوا اثر الیف شافاک و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد به‌طور آشکار نشان‌دهنده این ویژگی‌ها هستند. این شخصیت‌ها در مواجهه با بحران‌های فردی و اجتماعی، نه به‌سرعت پاسخ می‌دهند و نه قادر به انجام عمل مؤثر هستند. بلکه در نوعی جستجوی هویت و تأمل در مورد خود، در وضعیت بی‌عملی باقی می‌مانند.

پری، شخصیت اصلی در سه دختر حوا، نمونه‌ای از ضدقهرمان است که درگیر چالش‌های هویتی و نقش‌های مختلف خود در دنیای مدرن قرار دارد. پری در شرایطی از سردرگمی و درهم‌تنیدگی هویتی زندگی می‌کند و در پی یافتن تعادلی میان ارزش‌های سنتی و نیازهای مدرن است. در یکی از نقاط حساس رمان، پری به‌دلیل عدم واکنش به‌موقع، به‌طور غیرمستقیم سبب بروز فاجعه‌ای در زندگی‌اش می‌شود. شافاک در توصیف این انفعال می‌نویسد: «گاه انفعال و هیچ کاری نکردن، حتی از ارتکاب جنایت هم فجیع‌تر است؛ اما پری اصلاً فکر نکرد که عکس‌العمل نشان ندادن او باعث از بین رفتن مردی می‌شود که دوستش دارد. این را خیلی بعد متوجه می‌شود. بعد از این که کار از کار گذشته بود» (شافاک، ۱۴۰۰: ۴۲۷). این انفعال بیانگر شخصیتی است که در برابر بحران‌ها به جای واکنش مؤثر، در وضعیت تردید و سکوت باقی می‌ماند، و در نهایت دچار تبعات جبران‌ناپذیری می‌شود.

در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم نیز شخصیت کلاریس با مسائلی مشابه روبه‌روست. او در جستجوی یک هویت مستقل و منسجم است و در مواجهه با سردرگمی و بی‌هدفی درونی، در یک وضعیت عدم شفافیت و انفعال قرار دارد. در یکی از لحظات داستان، او در حالی که به وضعیت خود می‌اندیشد، می‌گوید: «فکر کردم وقت می‌کنم به کارهایی که دوست دارم برسم. و ایرادگیر ذهنم پرسید چه کارهایی؟ در اتاق نشیمن را باز کردم و جواب دادم نمی‌دانم» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۱۹). این جمله نشان‌دهنده وضعیت بی‌تصمیمی و درک عدم وجود هدف روشن در زندگی کلاریس است که به‌دلیل نبود جهت‌گیری واضح در زندگی‌اش، درگیر سردرگمی و نوعی بی‌عملی است.

در هر دو رمان، شخصیت‌های پری و کلاریس نمایندگان انسان مدرن‌اند که در جستجوی هویت خود در جهانی پر از تناقضات و تعارضات قرار دارند. این شخصیت‌ها به‌جای آنکه در برابر چالش‌های بیرونی و بحران‌ها واکنش نشان دهند، بیشتر در وضعیت بی‌عملی و تأملات درونی باقی می‌مانند. این ویژگی‌های ضدقهرمانان در ادبیات مدرن، بازتاب‌دهنده پیچیدگی‌های روان‌شناختی و وجودی انسان مدرن است که به‌جای اقدام، به خودشناسی و بررسی درونی می‌پردازد.

آگاهی درونی شخصیت‌ها

در رمان‌های مدرنیستی، آگاهی درونی شخصیت‌ها به‌عنوان بازتابی از فرآیندهای فردی و تحولاتی که در درون آنها در جریان است، ارائه می‌شود. شخصیت‌ها در این رمان‌ها نه تنها در تعامل با محیط پیرامونی خود، بلکه در درک و تحلیل وضعیت درونی خود، به‌ویژه در مواجهه با پیچیدگی‌های روانی و تجربی زندگی مدرن، درگیرند. به‌عبارت دیگر، رمان‌های مدرنیستی بیشتر به‌جای تأکید بر تعاملات بیرونی شخصیت‌ها با جهان، بر تعاملات درونی آنها با خود و درک موقعیت‌های فردی متمرکز می‌شوند. در حقیقت، «شخصیت‌ها بیشتر در درون خود غرق شده‌اند و آگاهی آنها بیشتر مبتنی بر مناسبات و منطق درونی حالات و نگرش‌های فردی‌شان است تا چارچوب‌های جهان بیرونی» (پارسی فر و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۰۷). این تأکید بر ابعاد درونی شخصیت‌ها در رمان‌های مدرنیستی، از طریق تکنیک‌هایی همچون «جریان سیال ذهن» و «مونولوگ درونی»، به‌طور مؤثری به مخاطب این امکان را می‌دهد که از نزدیک با چالش‌ها و دغدغه‌های فردی شخصیت‌ها آشنا شود و به‌طور عمیق‌تری وارد جهان فکری آنها شود.

در رمان سه دختر حوا، آگاهی درونی شخصیت‌ها از طریق تحلیل‌های خودآگاهانه و بررسی خواسته‌های شخصی آنها تجلی می‌یابد و از این طریق، نگاهی انتقادی به تضادهای درونی پیدا می‌شود. این لحظات تأمل درون‌گرایانه، نه تنها نگرانی‌های شخصی شخصیت اصلی را آشکار می‌سازد، بلکه نشان‌دهنده تلاش برای درک هرچه دقیق‌تر احساسات و خواسته‌های درونی‌اش است. او در این فرآیند، به عمق دغدغه‌های خود و پیچیدگی‌های هویتی‌اش پی می‌برد:

«دقت کردی آن‌هایی که برای دیگران دعا می‌کنند چقدر تعدادشان کم است؟ فقط خودشان! و تمام دعاها چقدر شبیه به هم هستند: مرا نجات بده، از من محافظت کن، مرا بالا ببر... همه چیز درباره من است» (شافاک، ۱۴۰۰: ۵۵-۵۴).

در چراغ‌ها را خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد، شخصیت کلاریس نیز به‌وضوح از وضعیت درونی خود آگاه است، اما قادر به درک کامل علت آن نیست. این شکاف میان آگاهی از شرایط ناخوشایند و ناتوانی در شناسایی ریشه‌های واقعی آن، بیان‌گر یک تضاد درونی است که شخصیت را در

موقعیتی از سرگردانی و تردید قرار می‌دهد. در این لحظات، ما شاهد کشمکش‌های درونی و پیچیدگی‌های احساسات شخصیت هستیم که به‌طور مؤثری پرداخته می‌شود: «حالت خوب نیست؟ چقدر دلم می‌خواست بگویم آره حالم خوب نیست. فرصت نشد از خودم بپرسم چرا حالم خوب نیست» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۹۹).

این آگاهی درونی که در هر دو رمان از طریق استفاده از تکنیک‌های نوین مدرنیستی، به مخاطب این فرصت را می‌دهد تا درک عمیق‌تری از درگیری‌های درونی شخصیت‌ها پیدا کند. این رمان‌ها نه تنها به نمایش تضادهای بیرونی می‌پردازند، بلکه بر جنبه‌های پنهان‌تر هویت انسانی و کشمکش‌های درونی افراد تأکید دارند. به‌طور کلی، این تکنیک‌ها به‌ویژه در بیان تضادهای درونی شخصیت‌ها، عمق پیچیدگی‌های روانی و هیجانی آنها را برجسته می‌سازند و به‌طور همزمان، تعاملات درونی انسان معاصر با خود را در دنیای آشفته مدرن به نمایش می‌گذارند.

شعرگونگی زبان

شعرگونگی زبان در ادبیات مدرنیستی با استفاده از صنایع ادبی و زبان شاعرانه، به خلق تصاویری زبانی کمک می‌کند که تجربه‌های درونی و احساسی شخصیت‌ها را بازنمایی می‌کند. این ویژگی، به‌ویژه در آثار مبتنی بر جریان سیال ذهن، به جای توصیف مستقیم واقعیت، به اندیشه‌ها و احساسات غریزی و پیشاکلامی پرداخته و به جهان ذهنی شخصیت‌ها نفوذ می‌کند. به عبارتی دیگر، شعرگونگی زبان می‌تواند بر روایت تسلط یابد و خواننده را به جهانی از تصاویر و نمادها وارد کند که تفسیر آن‌ها با زبان روزمره دشوار است. این ویژگی به نویسنده اجازه می‌دهد لایه‌های معنایی پیچیده‌ای را بسازد و خواننده را به تأملات عمیق‌تر فراخواند.

تشبیه

«ترافیک مانند گریزی آتشین شده بود که به دست آدم‌هایی پلید افتاده باشد» (شافاک، ۱۴۰۰: ۱۰).

«شاخه‌های خشک پیچک مثل تار عنکبوت چسبیده بود به دیوار خانه» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۱۱۴).
در این نمونه‌ها، تشبیه با دقتی خاص به توصیف اجزاء خارجی و ارتباط آن‌ها با ویژگی‌های غیرقابل مشاهده می‌پردازد و تجربه‌های حسی را به صورت نمادین بیان می‌کند.

استعاره

«این محله روی رگ‌های عصبی شهر واقع شده بود» (شافاک، ۱۴۰۰: ۳۵).
«بید گیس می‌کند و فقط درخت سدر بود که انگار از توفان و باد نمی‌ترسید» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۲۳۳).

استعاره در این جملات، نه تنها به پیوندهای غیر مستقیم میان اشیاء و ویژگی‌های انسانی اشاره می‌کند، بلکه به‌طور غیرمستقیم، حال و هوای روانی و اجتماعی را نیز در قالب تصاویر مجازی بیان می‌کند.

نماد

«داستان پری در اصل کمی هم حکایت ترکیه بود و به هم خوردن تعادل روانی پری با به هم خوردن تعادل ترکیه فرق چندانی نداشت» (شافاک، ۱۴۰۰: ۹).

در این جمله، شخصیت پری نه تنها در درون خود دچار بحران است، بلکه بحران شخصی او به شکلی نمادین، معادل بحران اجتماعی و سیاسی ترکیه قرار می‌گیرد. این بازنمایی نه تنها به عمق تحلیل روانی شخصیت کمک می‌کند بلکه وضعیت فردی را به نوعی به وضعیت کل جامعه پیوند می‌دهد.

در رمان چراغ‌ها را خاموش می‌کنم، پروانه‌ها به‌عنوان نماد تغییر و تحول و گل‌های سرخ به‌عنوان نماینده زیبایی و عواطف معرفی می‌شوند. مهاجرت پروانه‌ها، به‌عنوان نمادی از دگرگونی و تحول در زندگی فردی، با حرکت خود تغییرات اجتماعی و روانی را بازنمایی می‌کند. در این زمینه، نمادپردازی‌ها به عمق معنایی متن افزوده و تأثیر عاطفی آن را تقویت می‌کنند:

«تا فکر کنم چه پروانه قشنگی، یکی دیگر دیدم و بعد یکی دیگر و ... هر هفت، هشت تا رفتند، نشستند روی بوته‌ی گل سرخ. گفته بود: پروانه‌ها هم مهاجرت می‌کنند» (پیرزاد، ۱۴۰۰: ۲۹۳).

شعرگونگی زبان در هر دو رمان به شیوه‌های متمایزی به خدمت روایت درمی‌آید. در سه دختر حوا، زبان با استفاده از تصاویر پیچیده و ترکیب‌های نمادین، در پی بازنمایی بحران‌های روانی و عاطفی شخصیت‌هاست و این زبان شاعرانه، عمق لایه‌های درونی آنان را برای خواننده آشکار می‌سازد. در مقابل، در چراغ‌ها را خاموش می‌کنم، هرچند زبان همچنان به‌طور مؤثر برای خلق تصاویر استعاری و نمادین به‌کار می‌رود، اما استفاده از آن به‌نحو ساده‌تر و به‌دور از پیچیدگی‌های زیاد، به درک ملموس‌تر از تحولات درونی و اجتماعی شخصیت‌ها کمک می‌کند. تفاوت در کاربرد زبان شاعرانه در این دو رمان نه تنها به غنای عاطفی و معنایی آنها افزوده، بلکه هر کدام به‌طور خاص، به ساختار و تم‌های خاص خود دست یافته‌اند که به نوعی بازتاب‌دهنده ویژگی‌های متمایز در روند روایت و تحلیل درونی شخصیت‌ها است.

ابهام و درآمیختگی خیال و واقعیت در رمان‌های مدرنیستی

در آثار مدرنیستی، ابهام به‌عنوان یکی از ارکان اصلی ساختار روایی، جایگاهی اساسی در پیچیدگی و عمق بخشی به متن دارد. این ویژگی نه تنها به پردازش شخصیت‌ها و روایت کمک

می‌کند، بلکه روابط علت و معلولی را به‌طور عمدی پیچیده می‌سازد. همانطور که صهبا بیان می‌کند: «برای نویسنده، ابهام از بهترین شیوه‌های در دست گرفتن امور روایت و پردازش متن است» (صهبا، ۱۳۹۲: ۱۲۵). در رمان‌های مدرنیستی، ابهام نه تنها در شخصیت‌پردازی، بلکه در ساختار غیرخطی داستان نیز به‌خوبی نمایان می‌شود. این نوع ساختار، که به‌ویژه در خلق زمان و مکان غیرسنجی در این آثار به‌کار می‌رود، موجب می‌شود که خواننده در درک روابط بین زمان و علت و معلول دچار سردرگمی شود و این خود به‌طور مؤثری در جذب مخاطب و درگیر کردن ذهن او در جستجوی معنا اثر دارد.

در سه دختر حوا، ابهام به‌طور برجسته در شخصیت‌پردازی و تغییرات زمانی نمایان می‌شود. شخصیت‌های رمان دارای ویژگی‌های چندبعدی هستند که نه تنها انگیزه‌های آن‌ها بلکه وضعیت‌های روانی آن‌ها نیز به‌شکل غیرمستقیم و پرچالش بیان می‌شود. این امر باعث می‌شود که خواننده با هر لایه از شخصیت‌ها وارد دنیای جدیدی شود و به‌طور مداوم درگیر کشف ابعاد مختلف شخصیت‌ها باشد. این پیچیدگی در ساختار زمانی داستان نیز مشاهده می‌شود؛ به‌طوری‌که تغییرات مداوم در خط زمانی، درک ارتباط علت و معلولی را برای خواننده دشوار می‌سازد و تجربه‌ای از سردرگمی و معما ایجاد می‌کند. در مقابل، چراغ‌ها را خاموش می‌کنم با استفاده از جملات ناقص و مبهم، ساختاری خاص را می‌آفریند که به‌طور غیرمستقیم به ایجاد ابهام در روایت و شخصیت‌ها می‌پردازد. استفاده از این نوع زبان، فضایی پر از تأخیر، عدم قطعیت و شک ایجاد می‌کند که خواننده را به کشف لایه‌های عاطفی و روانی شخصیت‌ها و می‌دارد.

جملات ناقص و گنگ

جملات ناقص در رمان‌های مدرنیستی معمولاً به‌عنوان ابزاری برای ایجاد فضای تعلیق و ابهام به‌کار می‌روند. این جملات که به‌طور عمدی ناتمام و مبهم نگاشته می‌شوند، نوعی خلاء در روایت به‌وجود می‌آورند که خواننده را به تأمل و جستجوی معنا دعوت می‌کند. در چراغ‌ها را خاموش می‌کنم، این ویژگی به‌وضوح در سراسر متن وجود دارد. جملات کوتاه و نیمه‌تمام، که با دقت و ظرافت به کار رفته‌اند، به‌طور عمدی نقصی در روایت ایجاد می‌کنند که خواننده را به تحلیل و پردازش معنای پنهان هر جمله ترغیب می‌کند. این شیوه‌ی نوشتاری، علاوه بر افزودن به پیچیدگی ساختار، در نهایت به یک فضای پرابهام و در عین حال غنی از تأویل‌های مختلف منتهی می‌شود. در سه دختر حوا، اگرچه در برخی موارد از جملات نیمه‌تمام استفاده شده، این ویژگی در مقایسه با چراغ‌ها را خاموش می‌کنم کمتر به چشم می‌آید. در این رمان، ابهام بیشتر در سطح شخصیت‌پردازی و تعاملات پیچیده‌ی آن‌ها مشاهده می‌شود.

در آمیختگی خیال و واقعیت

در آمیختگی خیال و واقعیت به‌عنوان یک ویژگی بنیادین، مرزهای سنتی روایت و واقعیت را به چالش می‌کشد. در این نوع روایت‌ها، نویسنده‌ها با استفاده از تکنیک‌های نوآورانه، مرز میان واقعیت عینی و دنیای درونی و ذهنی شخصیت‌ها را محو می‌کنند. این کار، فضایی چندگانه ایجاد می‌کند که در آن خواننده برای تمایز بین واقعیت و تصور درونی شخصیت‌ها با چالش‌های مختلفی روبه‌رو می‌شود.

در سه دختر حوا، در آمیختگی خیال و واقعیت از طریق روایت‌های درونی شخصیت‌ها و هم‌پوشانی آن‌ها با واقعیت‌های عینی نشان داده می‌شود. این هم‌پوشانی در حقیقت به‌عنوان ابزاری برای نمایش مسائل هویتی و درونی شخصیت‌ها به‌کار می‌رود. شخصیت‌های رمان به‌شکل مستمر با تصورات و توهمات خود درگیر هستند، به‌طوری که مرز میان آنچه که به‌عنوان واقعیت عینی می‌شناسیم و آنچه که در ذهن شخصیت‌ها می‌گذرد، به‌طور هنرمندانه‌ای از هم می‌گسلد. این امر باعث می‌شود که خواننده در هنگام تعامل با متن، پیوسته در حال جستجوی معانی مختلف باشد و به‌طور ناخودآگاه به دنیای درونی شخصیت‌ها وارد شود. در چراغ‌ها را خاموش می‌کنم نیز آمیختگی خیال و واقعیت به‌طور مشابه با استفاده از دنیای توهمات و رؤیاهای شخصیت‌ها و تعامل آن‌ها با واقعیت روزمره ایجاد می‌شود. این دنیای دوگانه، علاوه بر اینکه به‌طور شاعرانه به تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌ها می‌پردازد، به‌طور هم‌زمان نمایانگر دنیای اجتماعی و فرهنگی آن‌ها است. در این رمان، مرز میان حقیقت و توهم به‌وضوح محو نمی‌شود، بلکه توهمات و واقعیات در یک فضای تعلیق‌آمیز در کنار هم قرار می‌گیرند که به خواننده این امکان را می‌دهد تا هم‌زمان با درک دنیای درونی شخصیت‌ها، به تحلیل تعامل آن‌ها با دنیای بیرونی نیز بپردازد.

نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی رمان‌های «سه دختر حوا» اثر الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نوشته زویا پیرزاد، نشان‌دهنده تأثیرات برجسته و گسترده مدرنیسم بر ادبیات معاصر ترکیه و ایران است. این دو اثر، به‌واسطه استفاده از تکنیک‌های نوین رمان مدرن، همچون جریان سیال ذهن، روایت‌های غیرخطی، و درهم‌آمیختن مرزهای واقعیت و خیال، فراتر از روایت‌های سنتی و متعارف رفته و به خلق تجربیاتی می‌پردازند که در آن‌ها مسائل هویتی، اجتماعی و فرهنگی درهم‌تنیده و به چالش کشیده می‌شوند. در این میان، هر دو نویسنده با توجه به تحولات فرهنگی، اجتماعی دوران خود، توانسته‌اند به خلق داستان‌هایی بپردازند که نه تنها ساختار روایی را متحول کرده‌اند، بلکه به شناخت و تحلیل عمیق‌تری از شرایط روان‌شناختی انسان‌ها در دنیای معاصر دست

یافته‌اند. الیف شافاک در رمان «سه دختر حوا»، از تکنیک‌های متنوعی استفاده کرده است که به‌طور مؤثری تجربه‌های ذهنی و درونی شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد. شافاک با بهره‌گیری از جابجایی‌های زمانی، روایت‌های موازی و چندگانه و استفاده از زاویه دیدهای مختلف، موفق می‌شود تا لایه‌های پنهان هویت فردی و اجتماعی شخصیت‌های داستان را به مخاطب نشان دهد. این تکنیک‌ها در کنار هم موجب می‌شود تا رمان به جستجوی دقیق‌تری از مسائل اجتماعی و فرهنگی معاصر پرداخته و بحران‌های شخصیت‌ها در مواجهه با تغییرات فرهنگی و اجتماعی را منعطف و چندجانبه نماید. در مقابل، زویا پیرزاد در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، با تأکید بر زندگی روزمره و جزئیات ساده اما ژرف آن، به تحلیل دقیق‌تر ابعاد درونی و عاطفی شخصیت‌ها می‌پردازد. پیرزاد، از طریق زبان شاعرانه و بیان‌های ظریف، تجربیات زیسته شخصیت‌های خود را به گونه‌ای عمیق و حساسیت‌برانگیز منتقل می‌کند که خواننده را به بازاندیشی در مورد معانی و ابعاد زندگی روزمره دعوت می‌نماید.

در این آثار، داستان‌ها از محدودیت‌های زمان و مکان فراتر می‌روند و دنیای شخصیت‌ها به‌طور مداوم در حال تغییر و تحول است. این تغییرات در نحوه روایت، زمان و فضای داستان باعث می‌شود که خواننده نه تنها به تحلیل سطحی شخصیت‌ها نپردازد، بلکه وارد عمق روان‌شناختی و درونی آن‌ها شود. شافاک و پیرزاد با خلق روایت‌هایی که از پیچیدگی‌های ساختاری و روان‌شناختی بهره می‌برند، به پرسش‌های بنیادین درباره هویت فردی و اجتماعی، ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و مسائلی همچون تعلق فرهنگی، مهاجرت و بحران‌های درونی پرداخته‌اند.

منابع

کتاب‌ها

- آژند، یعقوب. (۱۳۶۴). ادبیات نوین ترکیه، تهران: امیر کبیر.
- اخوت، احمد. (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان: فردا.
- باربیه، موریس. (۱۳۸۳)، مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران: آگه.
- بی‌نیاز، فتح‌الله. (۱۳۸۸)، درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی، تهران: افراز.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۲)، گفت‌مان نقد (مقالات نقد ادبی)، تهران: روزنگار.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۹)، داستان کوتاه در ایران: داستان‌های مدرن، تهران: نیلوفر.
- پیرزاد، زویا. (۱۴۰۰)، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، تهران: مرکز.
- چایلدز، پیتر. (۱۳۸۹)، مدرنیسم، ترجمه رضا رضایی. تهران: ماهی.
- داد، سیما. (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
- شافاک، الیف. (۱۴۰۰)، سه دختر حوا، ترجمه مریم طباطبائیها. تهران: نون.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶)، **انواع ادبی**، تهران: فردوس.
- صهبا، فروغ. (۱۳۹۲)، **کارکرد ابهام در فرایند خوانش متن**، تهران: آگه.
- کادن، جی.ای. (۱۳۸۰)، **فرهنگ و ادبیات نقد**، ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: شادگان.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۳)، **شناخت داستان**، تهران: سخن.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۹۰)، **عناصر داستانی**، تهران: گلرنگ یکتا.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۰)، **صدسال داستان نویسی ایران**، تهران: چشمه.

مقالات

- آندروفین برگ، (۱۳۷۵). «رمان و جهان مدرن». ترجمه فضل الله پاکنژاد. **ارغنون**. شماره ۱۱-۱۲. صص ۳۹۱-۳۷۹.
- پارسی فر، حسین. میلادی، فرشته. اسقفی، ندا. (۱۴۰۱). «مطالعه مولفه مدرنیسم داستانی در سه رمان عباس معروفی: سمفونی مردگان، سال بلوا، تماما مخصوص». **متن پژوهی ادبی**. سال ۲۶. شماره ۹۲. صص ۲۲۲-۱۹۵.
- چراغی، زینب. نظریانی، عبدالناصر. زهت، بهمن. (۱۴۰۰). «انعکاس مفاهیم بی عدالتی و فالکت جامعه روستایی در ادبیات نوین ترکیه و ایران با تاکید بر داستانهای محمود دولت آبادی و اورهان کمال». **هنر اسلامی**. سال ۱۸. شماره ۴۴. صص ۱۱۸-۱۳۰.
- سیفی اعلا، محمدامین. (۱۴۰۰). «درآمدی بر ادبیات ترکیه». **مطالعات شهریاری پژوهی**. شماره ۳۰. صص ۶۹۳-۷۰۴.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۹). «مبانی رمان نو». **ماهنامه اصطلاحات حکمت و معرفت**. سال ۱. شماره ۵. صص ۴-۸.
- طاووسی، محمود. درودگر، آمنه. (۱۳۹۰). «اسطوره و ادبیات مدرن». **فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی**. سال ۷. شماره ۲۳. صص ۱۰۱-۱۱۷.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: حجار سارا، طهماسبی فریدون، حاتم پور شبنم، داودی پور غلامرضا، بررسی تطبیقی مدرنیسم در رمان‌های «سه دختر حوا» اثر الیف شافاک و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۲۶۲-۲۳۳.